



Re-reading the Conflict between Abu Dharr and the Rulers over the "Kanz" Verse as the Convergence of Two Rival Paradigms in Islamic Economic Jurisprudence



Meisam shoaib¹, Reza Mollazadeh², Ruhollah Afzali³

1. Graduated from the Department of Jurisprudence, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. m.shoaib68@gmail.com
2. Postdoctoral researcher in Quran and Hadith sciences, Ferdowsi University of Mashhad (researcher at the Astan Quds Razavi Research Foundation), reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Islamic Azad University, Jiroft Branch. ru.afzali@iau.ac.ir

Article Info

Abstract:

Article type:
Research Article

Print ISSN:
2716-9812

Online ISSN:
2717-3488

Received: 2025/08/13

Detected: 2026/01/29

Accepted: 2026/02/28

Available: 2026/02/28

Keywords:
Abu Dharr al-Ghifari;
Economic
Jurisprudence; Kanz
Verse; Property
System in Islam;
Social Justice.

Verse 34 of Surah At-Tawbah, with its emphatic prohibition against hoarding wealth, became a fundamental nexus in Islamic economic thought from the very beginning of Islam. This research goes beyond historical accounts to dissect the dispute between Abu Dharr al-Ghifari and the ruling authority concerning this verse. Its aim is to re-read this conflict not merely as the convergence of two rival economic paradigms, but also as a political battle over interpretive authority. The present study, employing a documentary method and an analytical-comparative approach, reconstructs the inferential reasoning of these two worldviews based on primary exegetical and narrative texts. The findings indicate that the ruling authority's "Conditional Permissibility Paradigm," by offering a duty-oriented definition of "kanz" (wealth on which zakat has not been paid), represented a jurisprudence focused on individual rights and political stability. In contrast, Abu Dharr's "Distributive Justice Paradigm," with its reading based on the psycho-ethical pathology of wealth hoarding and its social consequences (wealth beyond need), established a jurisprudence centered on public interest and distributive justice. Finally, this article introduces "Governmental Conditionality Theory" as a third reading, providing an analytical framework for understanding the dialectical capacity of Islamic jurisprudence to balance the two values of "property rights" and "social justice" based on the exigencies of the time.

Cite this article: shoaib Meisam, Re-reading the Conflict between Abu Dharr and the Rulers over the "Kanz" Verse as the Convergence of Two Rival Paradigms in Islamic Economic Jurisprudence
Publisher: University of Tabriz, **Religious studies and efficiency**, 5(18), 105-122.

https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_21315.html

Publisher: University of Tabriz



بازخوانی مناقشه ابوذر و حاکمیت بر سر آیه کنز به مثابه تلاقی الگوواره رقیب در فقه اقتصادی اسلام



میثم شعیب^۱، رضا ملازاده یامچی^۲، روح الله افزلی^۳

۱. فارغ التحصیل گروه فقه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. m.shoaib68@gmail.com
۲. پژوهشگر پسا دکتري علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد پژوهشگر بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی. reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir
۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. ru.afzali@iau.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

شاپا چاپی: ۹۸۱۲-۲۷۱۶

شاپا الکترونیکی: ۳۴۸۸-۲۷۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹

کلید واژه‌ها:

آیه کنز، ابوذر غفاری، عدالت

اجتماعی، فقه اقتصادی، نظام

مالکیت در اسلام

آیه ۳۴ سوره توبه، با نهی قاطع از زراندوزی، از همان صدر اسلام به یکی از گره‌گاه‌های بنیادین در اندیشه اقتصادی اسلام بدل شد. این پژوهش با هدف فراتر رفتن از گزارش‌های تاریخی به کالبدشکافی نزاع ابوذر غفاری و حاکمیت بر سر این آیه می‌پردازد تا آن را نه فقط به مثابه تلاقی دو الگوواره اقتصادی رقیب، بلکه به عنوان یک نبرد سیاسی بر سر مرجعیت تفسیری نیز بازخوانی کند. تحقیق حاضر با روش اسنادی و رویکرد تحلیلی-تطبیقی، به بازسازی استنباطی این دو جهان‌بینی بر پایه متون اصلی تفسیری و روایی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد «الگوواره جواز مشروط» حاکمیت، با ارائه تعریفی تکلیف‌محور از «کنز» (مال فاقد زکات)، فقهی معطوف به حقوق فردی و ثبات سیاسی را نمایندگی می‌کرد. در مقابل، «الگوواره عدالت توزیعی» ابوذر، با خوانشی مبتنی بر آسیب‌شناسی روانی-اخلاقی زراندوزی و پیامدهای اجتماعی آن (مازاد بر نیاز)، فقهی معطوف به مصالح عمومی و عدالت توزیعی را بنیان نهاد. در نهایت، این مقاله با معرفی «نظریه مشروطیت حکومتی» به مثابه خوانشی سوم، یک چارچوب تحلیلی برای فهم ظرفیت دیالکتیکی فقه اسلامی در ایجاد موازنه میان دو ارزش «حقوق مالکیت» و «عدالت اجتماعی» بر اساس مصالح زمانه ارائه می‌دهد.

استناد: شعیب، میثم (۱۴۰۴)، بازخوانی مناقشه ابوذر و حاکمیت بر سر آیه کنز به مثابه تلاقی دو الگوواره رقیب در فقه اقتصادی اسلام، دین پژوهی و کارآمدی، ۵ (۱۸)، ۱۰۵-۱۲۲.

https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_21315.html

ناشر: دانشگاه تبریز.

مقدمه

در میان متون بنیادین شکل‌دهنده به اندیشه اقتصادی اسلام، بخش دوم آیه ۳۴ سوره توبه که با عبارت «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...» آغاز می‌شود، جایگاهی منحصربه‌فرد دارد. این آیه با تهدید صریح به «عذاب الیم» برای انباشت کنندگان طلا و نقره، از همان سپیده‌دم تاریخ اسلام به یک گره‌گاه نظری تبدیل شد که در آن، مباحث فقهی، ملاحظات سیاسی و دغدغه‌های عدالت اجتماعی به نحو تفکیک‌ناپذیری در هم آمیختند. تاریخ تفاسیر نشان می‌دهد که مواجهه با این آیه، به سرعت از یک بحث درون‌متنی فراتر رفت و به شکل‌گیری دو جریان فکری رقیب در جامعه نوپای اسلامی انجامید.

جریان نخست که می‌توان آن را «خوانش رسمی» یا دیدگاه جمهور نامید، با اتکا به روایات نبوی و تفاسیر صحابه‌ای چون ابن عمر، کوشید تا با «اصطلاح‌سازی شرعی»، مفهوم لغوی «کنز» را به «مالی که زکات آن پرداخت نشده است» تخصیص دهد (طبری، ۱۴۱۲ق، ۸۳/۱؛ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۱۹). این دیدگاه که در آثار کلاسیک تفسیری و فقهی تثبیت شد، در عمل به معنای جواز انباشت ثروت پس از ادای واجبات مالی معین بود و چارچوب نظری لازم برای ساختار اقتصادی دولت در حال توسعه را فراهم می‌آورد.

در مقابل، جریان دوم که یک «خوانش انتقادی» و عدالت‌محور بود، به رهبری ابوذر غفاری شکل گرفت. او با تمسک به عموم و اطلاق آیه، هرگونه انباشت مازاد بر نیازهای متعارف را مصداق «کنز» می‌دانست. مناقشه پرحرارت او با معاویه در شام و سپس با عثمان در مدینه که در منابع تفسیری به تفصیل گزارش شده (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۶/۱۰؛ قمی، ۱۳۶۳ش: ۲۸۹/۱)، تبلور عملی این شکاف عمیق نظری بود. این دوگانگی در قرون بعدی نیز در آثار مفسران بزرگی چون زمخشری (۱۴۰۷ق: ۲۶۸/۱) و فخر رازی (۱۴۲۰ق، ۳۵/۱۶) بازتاب یافت و در سنت روایی امامیه نیز با ارائه خوانشی سوم و مشروط، ابعاد جدیدی به خود گرفت (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ۸۷/۲).

با وجود غنای منابع در گزارش این وقایع و دیدگاه‌ها، اغلب پژوهش‌ها در سطح توصیف تاریخی یا داوری ارزشی میان مواضع طرفین نزاع باقی مانده‌اند. جای خالی یک تحلیل ساختاری که این نزاع را نه به عنوان یک اختلاف نظر شخصی یا فقهی جزئی، بلکه به مثابه تلاقی دو الگوواره اقتصادی کامل با مبانی، اصول و دلالت‌های اجتماعی-سیاسی مشخص کالبدشکافی کند، به شدت محسوس است.

نوآوری این پژوهش، دقیقاً در پر کردن همین خلأ نظری و گذار از «گزارش تاریخی» به «کالبدشکافی الگوواره‌ها» نهفته است. این مقاله در پی آن است تا با بازسازی استنباطی دو جهان‌بینی رقیب که در پس مناقشه آیه کنز قرار دارند، نشان دهد که چگونه یک متن مقدس واحد، مبنای نظریه‌پردازی برای دو نظام فقهی-اقتصادی متفاوت شده است. اهداف اصلی این تحقیق عبارتند از:

۱) صورت‌بندی منسجم «الگوواره جواز مشروط» و «الگوواره عدالت توزیعی» بر اساس مبانی قرآنی، روایی

و تاریخی هر یک.

۲) کالبدشکافی نقاط کانونی نزاع میان این دو الگوواره، از جمله گره‌های مفهومی و زبانی.

۳) بررسی امکان‌های جدید تفسیری برای فهم عمیق‌تر این دوگانگی تاریخی.

پژوهش حاضر برای نیل به اهداف تبیین‌شده، روش توصیفی-تحلیلی را با رویکردی تطبیقی درآمیخته است تا به واکاوی دیالکتیکی الگوواره‌های رقیب بپردازد. فرآیند گردآوری داده‌ها با تکیه بر استراتژی اسنادی و استقصای وسیع در منابع بنیادین فریقین، از متون کلاسیک همچون جامع‌البیان (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۳/۱۰) و احکام‌القرآن (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴) تا آرای متأخران در المیزان (طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ۲۵۰/۹) و من‌وحی القرآن (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق: ۱۰۰/۱۱) به انجام رسیده است.

ساختار کلان این تحقیق در چهار مرحله استراتژیک به شرح زیر انتظام یافته است:

- نخست، شالوده نظری «الگوواره جواز مشروط» به عنوان گفتمان رسمی حاکمیت کالبدشکافی می‌شود.
- در گام دوم، چارچوب الگوواره «عدالت توزیعی» با محوریت کنشگری انتقادی ابوذر غفاری بازسازی می‌گردد.
- مرحله سوم به واکاوی گره‌گاه‌های فنی در لایه‌های نحوی و مفهومی آیه کنز اختصاص دارد
- و در نهایت، «نظریه مشروطیت حکومتی» به مثابه خوانشی نو برای موازنه میان حقوق مالکیت و عدالت اجتماعی تبیین خواهد شد.

۱- تبیین شالوده و مبانی نظریه فقهی حاکمیت در الگوواره جواز مشروط

در برابر اطلاق هشداردهنده آیه کنز، نخستین و فراگیرترین الگوواره تفسیری که در تاریخ اندیشه اسلامی شکل گرفت و به سرعت به دیدگاه غالب جمهور صحابه، تابعین و فقها تبدیل شد، بر نظریه «جواز مشروط» استوار بود. هسته مرکزی این الگوواره، نه انکار وعید الهی، بلکه تحدید و تبیین موضوع آن از طریق سنت نبوی است. این دیدگاه، «کنز» را نه یک مفهوم لغوی عام به معنای هرگونه انباشت، بلکه یک «اصطلاح شرعی» خاص می‌داند که مصداق آن، مال به نصاب رسیده‌ای است که حقوق واجبه الهی، به طور مشخص «زکات»، از آن پرداخت نشده باشد. بر این اساس، انباشت مال، تا هر میزانی که باشد، پس از پرداخت زکات از دایره حرمت و وعده عذاب آیه خارج شده و در حوزه مباحات و جواز قرار می‌گیرد. این الگوواره، انسجام خود را از به هم پیوستن ادله قرآنی و روایی به دست می‌آورد که در ادامه، مبانی آن بازسازی و تحلیل می‌شود.

۱-۱ شالوده روایی نظریه تخصیص در الگوواره جواز مشروط

ستون فقرات استدلالی الگوواره جواز مشروط بر کلان‌نظریه «تبیین مراد الهی در پرتو سنت» استوار است. طرفداران این دیدگاه معتقدند عمومیت ظاهری عبارت «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ» به واسطه سنت نبوی — در هر دو

ساحت بیانی (اقوال) و شواهد عینی (فعل و تقریر) — واجد مرزبندی‌های دقیقی گشته است (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۳/۱۰). بر اساس این رویکرد، در حالی که احادیث قولی به تخصیص لفظی آیه می‌پردازند، «تقریر» و «فهم صحابه» به مثابه «ادله لَبّی» و «قرائن مقامی»، نقش «تبیین عملی» را در تعیین حدود عینی مفهوم «کنز» ایفا می‌کنند. بدین معنا که سکوت و تأیید پیامبر (ص) در مواجهه با ثروت اصحابی چون عثمان و عبدالرحمن بن عوف، نه به عنوان دلیل لفظی، بلکه به مثابه «تأیید ضمنی» بر خروج این مصادیق از دایره حرمت تلقی شده و مراد واقعی شارع را از اکتناز مذموم آشکار می‌سازد (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴). این فرآیند تبیین، معیار حرمت را از «نفس انباشت» به «فعل ترک واجب» منتقل کرده و صراحت دارد که هر مالی که زکات آن پرداخته شود، دیگر مصداق کنز نخواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ۲۵۰/۹).

در ساحت سنت قولی، محوری‌ترین مستند این الگوواره، قاعده‌ای فقهی است که از ابن عمر نقل شده و مرز منطقی میان «ثروت مشروع» و «کنز حرام» را ترسیم می‌کند: «هر مالی که زکات آن پرداخته شود، گنج نیست، هرچند زیر هفت زمین پنهان باشد؛ و هر مالی که زکاتش پرداخت نشود، گنج است، هرچند بر روی زمین آشکار باشد» (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۳/۱۰؛ طبرانی، ۲۰۰۸م: ۳۰۹/۳). این تبیین، با انتقال معیار حرمت از «ماهیت انباشت» به «فعل ترک واجب»، نوعی همسویی تفسیری مستمر را میان طبقه نخست از صحابه و تابعین ایجاد کرد (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۲/۴).

این فرآیند تخصیص، با پاسخ پیامبر (ص) به نگرانی عمر بن خطاب تقویت می‌گردد: «همانا خداوند زکات را واجب نکرد مگر برای آنکه باقیمانده اموال شما را پاکیزه گرداند» (مراغی، بی‌تا: ۱۱۱/۱۰). در تحلیل عرفی و فقهی این روایت، «پاکیزگی» نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه به معنای «تطهیر حقوقی» مال از حق مشاع فقراست؛ بر این اساس، اموال پیش از کسر زکات، به جهت تداخل با حق غیر، واجد نوعی «ناپاکی اعتباری» هستند که آن‌ها را مستعد تبدیل شدن به «کنز موضوع وعید» می‌کند. با پرداخت زکات، ماهیت حقوقی مال تغییر یافته و «اذن در ادخار» مابقی، صادر می‌شود. همچنین، تشریع «نظام ارث» قرینه‌ای متقن بر این مدعاست؛ چراکه بقای مال برای ورثه، ماهیتاً مستلزم پذیرش مشروعیت اصل انباشت (پس از کسر حقوق واجب) است.

این تبیین نبوی، علاوه بر حل چالش فقهی، به توازن میان «حق مالکیت» و «تعالی اخلاقی» نیز می‌پردازد. آنجا که در پاسخ به پرسش اصحاب مبنی بر اینکه «پس چه مالی را بیان‌دوزیم؟»، ایشان با معرفی «لسانی ذاکر و قلبی شاکر» به عنوان برترین گنج (صنعانی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۶/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق: ۳۵/۶)، در صدد تغییر مرجع ارزش‌گذاری در جامعه برآمدند. دلالت این روایت بر محل بحث در آن است که شارع پس از امضای «جواز حقوقی» انباشت مال زکات‌داده‌شده، با ارجاع ذهنیت جامعه به گنج‌های معنوی، عملاً موضوع «کنز مادی» را از دایره «اولویت‌های ارزشی» خارج کرد تا میان اباحه فقهی و آرمان اخلاقی موازنه ایجاد کند.

در ساحت سنت **تقریری**، این الگوواره به سیره عملی پیامبر (ص) در مواجهه با اصحاب ثروتمند استناد می‌کند. حضور شخصیت‌هایی همچون عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف در حلقه نخستین مؤمنان و عدم الزام آنان به انفاق تمامی دارایی‌شان، از منظر تحلیل گفتمان، به مثابه یک «**قرینه مقامی**» تلقی می‌شود. اگرچه در دانش اصول، تقریر به عنوان دلیلی لَبّی فاقد لسان است، اما در اینجا نقش «تبیین عملی» را در تعیین مرزهای موضوعی آیه ایفا می‌کند؛ بدین معنا که سکوت معصوم (ع) در مقام بیان، نشانگر خروج تخصصی ثروت‌های زکات‌داده‌شده از قلمرو «کنز موضوع وعید» است (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴).

در سطح شواهد تاریخی و فهم صحابه، این دیدگاه بر «رسوب معنایی» نظریه جواز در میان نسل اول مسلمانان تأکید دارد. موضع‌گیری عملی عمر بن خطاب در توصیه به پنهان کردن مال پس از ادای زکات و تصریح به اینکه «مال زکات‌داده‌شده گنج نیست» (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲۶۶/۲)، فراتر از بحث حجیت سیره صحابه، به مثابه سندی تاریخی بر فهم رایج از مراد جدی شارع در آن مقطع زمانی است.

علاوه بر شواهد نقلی، این الگوواره بر یک **منطق سیستمی و فقهی** استوار است: اگر مراد آیه، حرمت انباشت تمامی اموال مازاد بر نیاز بود، تشریع دقیق «نصاب» و «مقادیر» زکات (مانند تخصیص پنج درهم از دوپست درهم) لغو و بی‌معنا می‌گشت (طبرانی، ۲۰۰۸م: ۳۰۸/۳). وجود این تحدیدات کمی، خود برترین دلیل است بر اینکه شارع، تملک و نگهداری اصل مال را پس از کسر حق واجب، امضا نموده است (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴). برخی مفسران نیز با ارائه یک راهکار هرمنوتیکی و با تقدیر حرف «من» در عبارت «وَلَا يَنْفِقُونَهَا»، معتقدند آیه ماهیتاً بر وجوب انفاق «بخشی» از مال دلالت دارد (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴). بدین‌سان، الگوواره جواز با پیوند زدن آیه به نظام زکات، میان «حق مالکیت فردی» و «ثبات نظام اقتصادی» موازنه‌ای ساختاری ایجاد می‌کند.

۲-۱ واکاوی شواهد تاریخی و مواضع گفتمانی حاکمیت

فراتر از ادله روایی و تفسیری، «الگوواره جواز مشروط» در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی نیز شواهد تاریخی مهمی از خود به جای گذاشته است که نشان می‌دهد این نظریه، صرفاً یک دیدگاه فقهی انتزاعی نبوده، بلکه به عنوان یک راهبرد گفتمانی فعال برای توجیه و تثبیت یک نظم اقتصادی خاص عمل می‌کرده است. تحلیل مواضع چهره‌های کلیدی حاکمیت و شخصیت‌های علمی نزدیک به قدرت، این کارکرد سیاسی-اقتصادی را به وضوح آشکار می‌سازد. در این میان، دو راهبرد تفسیری متفاوت اما هم‌سو قابل شناسایی است: راهبرد «تخصیص موضوعی» و راهبرد «تخصیص حکمی».

راهبرد «تخصیص موضوعی» که تندترین رویکرد در دفاع از انباشت ثروت بود، توسط معاویه در دوران امارتش بر شام به کار گرفته شد. او در پاسخ به نقد مستمر ابوذر غفاری، مدعی شد که آیه کنز اساساً در شأن

مسلمانان نازل نشده و به طور کامل مختص «اهل کتاب» است (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۶/۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۳۶/۴). این استدلال که گزارش‌هایی مبنی بر طرح آن از سوی شخص خلیفه، عثمان، نیز وجود دارد (مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۳۶/۴)، با خارج کردن کامل جامعه اسلامی از دایره شمول آیه، هرگونه بحثی را از اساس منتفی می‌کند. این تلاش برای محدودسازی دامنه آیه، به قدری جدی بود که برخی گزارش‌ها از تلاشی در دوران تدوین مصاحف برای حذف «واو» استیناف از ابتدای عبارت «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ» حکایت دارند؛ اقدامی که در صورت تحقق، این بخش از آیه را به وصفی برای «احبار و رهبان» مذکور در صدر آیه تبدیل می‌کرد و به طور قطعی آن را از مسلمانان منصرف می‌ساخت (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۵۵/۱۳).

در کنار این رویکرد، راهبرد «تخصیص حکمی» که با مبانی روایی جمهور فقها نیز سازگارتر بود، در مرکز خلافت توسط شخصیت‌هایی چون کعب‌الاحبار تبدیل به نظریه می‌شد. مناظره مشهور او با ابوذر در حضور عثمان، نقطه عطفی در این زمینه است. هنگامی که عثمان نظر کعب را در مورد تکلیف مالی کسی که زکاتش را پرداخته جویا شد، پاسخ او یک فتوای حداکثری در تأیید جواز انباشت بود: «حتی اگر خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود بسازد، هیچ تکلیف دیگری بر او نیست» (قمی، ۱۳۶۳ش: ۲۸۹/۱؛ حویزی، ۱۴۱۵ق: ۲۱۳/۲). واکنش تند ابوذر به این فتوا: «ای پسر زن یهودی... تو را چه به اظهار نظر در احکام مسلمانان؟» (قمی، ۱۳۶۳ش: ۲۸۹/۱)، صرفاً یک اعتراض شخصی نبود، بلکه یک چالش بنیادین بر سر «مرجعیت معرفتی» در جامعه اسلامی بود. ابوذر در حقیقت، صلاحیت یک عالم نومسلمان با پیشینه یهودی را برای نظریه‌پردازی در حساس‌ترین مسائل اقتصادی جامعه‌ای که مدعی پیروی از سنت مستقیم نبوی بود، زیر سؤال می‌برد. با این حال، موضع عثمان در این مناقشه که با توبیخ ابوذر و حمایت از کعب همراه بود (سبحانی، ۱۳۹۵ش: ۴۶۰/۱۲)، عملاً به معنای تأیید و ترویج این الگوواره از سوی بالاترین مقام حاکمیت بود. این شواهد تاریخی در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که «الگوواره جواز مشروط»، علاوه بر مبانی روایی، از یک پشتیبانی سیاسی قوی و راهبردهای گفتمانی پیچیده‌ای برخوردار بود که آن را به نظریه رسمی و مسلط در نظام اقتصادی در حال شکل‌گیری آن دوران تبدیل کرد.

۳-۱ تبیین دلالت‌های اقتصادی و سیاسی فقه معطوف به کفایت واجبات و حفظ ثبات

جمع‌بندی مبانی روایی و شواهد تاریخی، دلالت‌های راهبردی «الگوواره جواز مشروط» را در دو ساحت اقتصاد و سیاست بازنمایی می‌کند. این انگاره با تدوین تفسیری منضبط و مضیق از مفهوم «کنز»، بستری حقوقی را پی می‌افکند که با الزامات ساختاری جامعه‌ای در آستانه بسط دیوان‌سالاری و پیچیدگی‌های مبادلات مالی، انطباق تام دارد. در واقع، این خوانش تکلیف‌محور، با عبور از دوقطبی «انباشت-انفاق»، ثبات مالکیت را

به انجام تکالیف مالی گره می‌زند و بدین‌سان، فضای لازم را برای توسعه سرمایه‌گذاری مشروع در چارچوب حاکمیت فراهم می‌آورد. نتایج این رویکرد را می‌توان در دو محور کلیدی تحلیل کرد:

- نخست، در حوزه اقتصادی، این الگوواره با تعریف «کنز» به مثابه «مال فاقد زکات»، عملاً به جواز انباشت نامحدود ثروت منجر می‌شود. تا زمانی که فرد، واجب مالی معین (زکات) را پرداخت کند، دیگر هیچ محدودیت شرعی بر میزان دارایی او اعمال نمی‌شود. این دیدگاه که در فتوای صریح کعب‌الاحبار مبنی بر جواز ساختن «خشتی از طلا و خشتی از نقره» به اوج خود می‌رسد (قمی، ۱۳۶۳ش: ۲۸۹/۱)، امنیت سرمایه را برای طبقات ثروتمند جامعه تضمین می‌کرد. علاوه بر این، تأکید پیامبر (ص) بر مشروعیت «ارث» به عنوان دلیلی بر جواز باقی‌ماندن اموال (مراغی، بی تا: ۱۱۱/۱۰)، به این الگوواره عمق بیشتری بخشید و آن را به نظریه‌ای کارآمد برای تثبیت و انتقال ثروت بین نسل‌ها تبدیل کرد. این رویکرد، با فراهم آوردن بستری امن برای فعالیت‌های تجاری و مالکیت خصوصی گسترده، با منطق اقتصادی یک امپراتوری در حال توسعه که نیازمند سرمایه‌های بزرگ برای اداره امور خود بود، همسو بود.
- دوم، در حوزه سیاسی، این فقه معطوف به «کفایت واجبات»، نقش و مسئولیت اقتصادی دولت را به شکلی حداقلی تعریف می‌کند. بر اساس این دیدگاه، وظیفه اصلی حاکمیت، جمع‌آوری زکات و توزیع آن در مصارف معین است. دولت، حق دخالت در اموال مازاد افرادی که تکلیف شرعی خود را انجام داده‌اند، ندارد. این نظریه، با محدود کردن تعهدات مالی مردم و اختیارات اقتصادی دولت، از بروز تنش‌های اجتماعی ناشی از بازتوزیع گسترده ثروت جلوگیری کرده و به حفظ ثبات سیاسی کمک می‌کند. موضع‌گیری معاویه و عثمان در برابر ابودر، نه فقط یک اختلاف تفسیری، بلکه یک کنش سیاسی برای دفاع از این مدل اقتصادی-سیاسی بود؛ مدلی که در آن، اختیارات حاکمیت در تصرف در اموال مردم محدود بوده و در مقابل، آزادی عمل اقتصادی طبقات متمول جامعه به رسمیت شناخته می‌شد. در نهایت، «الگوواره جواز مشروط» با ارائه قواعدی روشن و حداقلی، توانست هم به ظواهر نصوص دینی عمل کند و هم با نیازهای ساختار قدرت و طبقات اقتصادی نوظهور در آن مقطع تاریخی، همسویی و هم‌افزایی ایجاد نماید.

۲- بازسازی نظریه انتقادی ابودر غفاری در پرتو الگوواره عدالت توزیعی

در نقطه مقابل الگوواره مسلط حاکمیت، یک جریان فکری انتقادی به رهبری ابودر غفاری سر برآورد که تفسیری کاملاً متفاوت از آیه کنز و دلالت‌های اقتصادی آن ارائه می‌داد. این الگوواره که می‌توان آن را «عدالت توزیعی» نامید، با به چالش کشیدن مبانی هرمنوتیکی و فقهی دیدگاه جمهور، به دنبال ارائه یک الگوی اقتصادی

مبتنی بر مواسات، مسئولیت اجتماعی گسترده و مقابله جدی با تمرکز ثروت بود. برخلاف الگوواره رقیب که به دنبال تحدید و تخصیص آیه بود، رویکرد ابودر بر حفظ و اجرای عموم و اطلاق آن استوار بود و «کنز» را به هرگونه انباشت مازاد بر نیازهای متعارف اطلاق می‌کرد، حتی اگر زکات آن پرداخت شده باشد.

۲-۱- واکاوی مبانی اصالت عموم و نقد انحصار در زکات

هسته اصلی استدلال ابودر بر اصل بنیادین «اصالت عموم ظواهر قرآن» و عدم جواز تخصیص آن با ادله‌ای که آنها را معارض با روح کلی شریعت می‌دانست، قرار داشت. او معتقد بود که عبارت «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ» یک بیان عام و فراگیر است که هر فردی را که به انباشت طلا و نقره بپردازد، شامل می‌شود. از منظر او، ادعای معاویه مبنی بر اختصاص آیه به اهل کتاب، یک تخصیص بدون دلیل و خلاف ظاهر بود. پاسخ قاطع او در شام: «إِنَّهَا لَفِيْنَا وَفِيْهِمْ» (این آیه هم درباره ما است و هم درباره آنها) (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۶/۱۰)، به وضوح نشانگر پایبندی او به روش تفسیری‌ای است که به سادگی از عمومیت حکم قرآنی دست نمی‌کشد. این رویکرد، که حتی در میان صحابه نیز به عنوان یک دیدگاه خاص و سخت‌گیرانه شناخته می‌شد (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۱۲۵/۸)، صرفاً یک موضع نظری نبود، بلکه یک کنشگری فعال بود که در فریادهای روزانه او در کوچه‌های شام تبلور می‌یافت (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق: ۳۶/۶).

این الگوواره، استدلال محوری رقیب، یعنی «تخصیص عموم آیه با سنت شارح زکات» را نیز به شکلی بنیادین به چالش می‌کشید. از منظر ابودر، روایات مربوط به زکات، تنها حداقل تکلیف مالی مسلمانان را بیان می‌کنند؛ و نمی‌توانند اطلاق آیه کنز را که به صورت مطلق به «عدم انفاق در راه خدا» اشاره دارد، مقید سازند. او و طرفداران این دیدگاه، «سبیل الله» را مفهومی بسیار گسترده‌تر از مصارف هشت‌گانه زکات می‌دانستند که شامل «تمامی مصالح واجب دین و شئون جامعه اسلامی» می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ۲۵۰/۹). بر این اساس، پرداخت زکات، تکلیف اولیه را ساقط می‌کند، اما مسئولیت انفاق مازاد ثروت در هنگام وجود نیازهای حیاتی دیگر در جامعه (مانند فقر شدید یا ضرورت‌های جهاد) را از بین نمی‌برد.

علاوه بر این، ظاهر خود آیه نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند. قرآن می‌فرماید «وَلَا يُنْفِقُونَهَا» (و آن را انفاق نمی‌کنند) و نمی‌فرماید «وَلَا يُنْفِقُونَ مِنْهَا» (و از آن انفاق نمی‌کنند). این ظرافت بیانی می‌تواند دال بر این باشد که در شرایط خاص، انفاق «کل» مال انباشته شده (و نه فقط بخشی از آن به عنوان زکات) واجب می‌شود (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۵۶/۱۳). این الگوواره همچنین با استناد به روایاتی که روح کلی شریعت را در مذمت انباشت ثروت نشان می‌دهد، موضع خود را تقویت می‌کند. گزارش‌هایی مانند حدیث مربوط به اهل صفه که پیامبر (ص) یافتن حتی یک یا دو دینار در میان رخت آنان را مستوجب «کیه» (داغ آتش) دانستند (صنعانی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۶/۱؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق: ۵۵/۲)، به عنوان قرائن لَبّی و شواهدی تلقی می‌شوند که نشان می‌دهند

فرهنگ اقتصادی اسلام در ذات خود با ثروت‌اندوزی که منجر به بی‌تفاوتی نسبت به نیازهای جامعه شود، سازگاری ندارد؛ در نتیجه، این الگوواره با اولویت‌بخشی به عموم قرآن و روح عدالت‌محور شریعت، هرگونه انباشت مازاد بر نیازهای متعارف را که به محرومیت دیگران بیانجامد، مصداق «کنز» حرام و مشمول وعید شدید آیه می‌داند.

۲-۲ شواهد تاریخی تحلیل کنشگری و استدلال‌های ابوذری در شام و مدینه

الگوواره عدالت توزیعی، صرفاً یک نظریه انتزاعی محصور در حلقه‌های علمی نبود، بلکه از طریق کنشگری پیوسته و شجاعانه ابوذری غفاری، به یک جنبش اجتماعی-فکری قدرتمند تبدیل شد. تحلیل مواجهه او با ساختار قدرت در دو کانون اصلی آن روز، یعنی شام به عنوان مرکز اشرافیت نوظهور و مدینه به عنوان مرکز خلافت، نشان می‌دهد که او از راهبردهای گفتمانی و عملی متنوعی برای ترویج دیدگاه خود و به چالش کشیدن الگوواره رقیب بهره می‌برد.

در شام، که تحت امارت معاویه به سرعت در حال بدل شدن به کانون اشرافیت نوظهور بود، کنشگری ابوذری غفاری ماهیتی کاملاً علنی و اعتراضی به خود گرفت. او به جای رایزنی‌های خصوصی با اصحاب قدرت، عرصه عمومی را به صحنه مبارزه خود بدل ساخت و با فریاد کردن مکرر آیه کنز، هر روز گفتمان رسمی حاکمیت و طبقه ثروتمند را به چالش می‌کشید. برای ایجاد یک شوک اخلاقی عمیق، او صرفاً به تلاوت آیه بسنده نمی‌کرد؛ بلکه آن را با توصیف‌های دهشتناک و ملموسی از عذاب اخروی همراه می‌ساخت؛ نظیر ترسیم صحنه‌ای که در آن، گنج‌اندوزان با سنگ‌هایی گداخته داغ زده می‌شوند؛ داغی چنان عمیق که از یک سوی بدن وارد و از سوی دیگر خارج می‌شود. (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۶/۱۰)، ابوذری غفاری با اتکا بر اصالت و استقلال معنایی فراز «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» [و کسانی که طلا و نقره را گنج می‌کنند] (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۵۱/۱۳)، تفسیری فراتر از تکلیف محدود زکات را پی می‌افکند. او با تکرار مداوم و اعتراضی این آیه در کانون‌های قدرت و ثروت، در پی ایجاد یک شوک روانی برای بیداری وجدان جمعی در جامعه‌ای بود که به سمت اشرافی‌گری تمایل داشت. این راهبرد تبلیغی، متن وحی را از حصار قرائت‌های انتزاعی خارج کرده و آن را به یک «بیانیه اجتماعی» زنده و هشداردهنده بر علیه تکاثر مبدل می‌ساخت (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۲۸۰/۵). عمق نفوذ این کنشگری انتقادی چنان بود که دستگاه حاکمه را با چالش جدی مشروعیت مواجه کرد؛ تا جایی که معاویه، ناتوان از مهار این مناظره متقابل، میان متن قرآن و واقعیت جامعه، تنها راه را در شکایت به مرکز خلافت و درخواست برای تبعید او دید.

پس از بازگشت به مدینه، استراتژی ابوذری وارد مرحله «مقابله مستقیم با مرجعیت‌های نظری رقیب» شد. مواجهه او با کعب‌الاحبار در حضور خلیفه، اوج این نبرد بر سر «حق تفسیر» است. واکنش تند ابوذری به فتوای

کعب، چالشی بنیادین بر سر «صلاحیت و مرجعیت معرفتی» بود و این پرسش را مطرح می‌کرد که چه کسی حق دارد برای جامعه اسلامی نظریه‌پردازی اقتصادی کند (قمی، ۱۳۶۳ ش: ۲۸۹/۱). قدرت موضع ابوذر در این نبرد تفسیری، در روایتی که فاضل مقداد در کتاب خود خود نقل می‌کند به اوج می‌رسد؛ بر اساس این گزارش، پیامبر (ص) در نزاعی مشابه میان ابوذر و عثمان بر سر تعریف کنز، پس از شنیدن استدلال دو طرف، با عبارت «القول ما قال أبو ذر» (سخن، همان است که ابوذر می‌گوید)، رأی ابوذر را تأیید فرمودند (فاضل مقداد، ۱۳۷۳ ش: ۲۲۴/۱).

استمرار این کنشگری‌های انتقادی، مخالفان را بر آن داشت تا با هدف سلب مشروعیت از وی، خوانش ابوذر را به عنوان «بدعت در احکام مالی» و «نهی حقوق تثبیت‌شده‌ی مسلمین» بازنمایی کنند. در این تقابل، دستگاه حاکمه با انتساب «تندروی در تفسیر» و «انکار سیره عملی در باب مالکیت» به ابوذر، در صدد بود تا قرائت او را به عنوان دیدگاهی شاذ و ناسازگار با ضرورت‌های حفظ ثبات اقتصادی معرفی نماید (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ ق: ۳۸/۶). این رویارویی، ابوذر را از جایگاه یک مصلح زاهد به جایگاه متهمی سوق می‌داد که با فهم غیرمتعارف از وحی، امنیت روانی مالکان و توازن فقهی جامعه را به مخاطره افکنده است. این در حالی است که تحلیل دقیق استدلال‌های او نشان می‌دهد که نقد او نه بر «اصل مالکیت»، بلکه بر «انباشت غیرمستولانه ثروت» و به طور خاص، نحوه توزیع «بیت‌المال» متمرکز بود. دغدغه اصلی او، بازگرداندن «کارکرد اجتماعی ثروت» به عنوان یک «وظیفه» در برابر نگاهی بود که آن را یک «امتياز شخصی» مطلق می‌دانست (فضل‌الله، ۱۴۱۹ ق: ۱۰۰/۱۱). در نهایت، گرچه این گفتمان اقتصادی انتقادی برای حاکمیت بسیار چالش‌برانگیز بود، اما ناتوانی نظام حاکم در مهار ابوذر، ریشه در امری عمیق‌تر داشت؛ این چالش‌ها در بستری از تنش‌های سیاسی-کلامی قرار داشت که نقطه کانونی آن، دفاع صریح ابوذر از «گفتمان امامت و ولایت» بود. این پیوند میان عدالت‌خواهی اقتصادی و حقانیت سیاسی بود که او را به عنصری غیرقابل تحمل برای ساختار قدرت تبدیل کرد و به تبعیدش به «ریذه» انجامید؛ پایانی که خود به نمادی از هزینه سنگین پافشاری بر قرائت انتقادی از دین در برابر نظریه مسلط آن روزگار تبدیل شد.

۲-۳ تبیین دلالت‌های غایی فقه مواسات بر بنیاد واکاوی مفاسد اخلاقی و اجتماعی تکاثر

در جمع‌بندی تحلیلی، «الگوواره عدالت توزیعی» صرفاً یک نظریه حقوقی جایگزین برای تعریف «کنز» نیست، بلکه نماینده یک جهان‌بینی کامل اقتصادی-اخلاقی است که در تضاد مستقیم با فرهنگ دنیاگرایی و اشرافیت نوظهور در جامعه اسلامی قرار داشت. این الگوواره، با فراتر رفتن از مرزبندی‌های حداقلی حلال و حرام، فقه را با اخلاق و روانشناسی در هم می‌آمیزد و یک مدل اقتصادی مبتنی بر «مواسات» و «همبستگی اجتماعی» را بر پایه‌های یک آسیب‌شناسی عمیق از پدیده ثروت‌اندوزی بنا می‌کند.

نخست، در حوزه اقتصادی، این الگوواره با به چالش کشیدن جواز انباشت نامحدود، به دنبال ریشه‌کن کردن «فقر ساختاری» است. از منظر این دیدگاه، فقر یک پدیده تصادفی نیست، بلکه محصول مستقیم تمرکز و حبس ثروت در دست اقلیت است؛ حبس ثروتی که خود معلول یک بیماری روانی است. این تحلیل، پیوندی ناگسستنی با روانشناسی دقیقی دارد که به خوبی توسط متفکرانی چون فخر رازی تبیین شده است؛ آنجا که «افزونی مال، به افزونی حرص می‌انجامد» و فرد را در یک چرخه بی‌پایان «رنج در تحصیل و رنج در حفظ» گرفتار کرده و نهایتاً به «طغیان» و غفلت از حقوق دیگران می‌کشانند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۳۶/۱۶-۳۷). بنابراین، راه‌حل فقر نیز نه صرفاً در صدقات حداقلی، بلکه در یک بازتوزیع فعال و مستمر ثروت نهفته است. اصل فقهی «مواسات» که حتی در منابع فقهی جریان اصلی نیز به رسمیت شناخته شده (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰/۱۴)، در این الگوواره از یک حکم استثنایی برای شرایط اضطرار، به یک اصل دائمی برای تنظیم روابط اقتصادی تبدیل می‌شود. این رویکرد، «مالکیت» را نه یک حق مطلق، بلکه یک «وظیفه اجتماعی» می‌داند که مشروعیت آن به کارکردش در جهت تأمین مصالح عمومی گره خورده است (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق: ۱۰۰/۱۱).

دوم، در حوزه اخلاقی و اجتماعی، این فقه عدالت‌محور، به شدت فرهنگ زراندوزی و تجمل را به عنوان تبلور بیرونی یک بیماری درونی نقد می‌کند. انباشت ثروت، از منظر عرفانی این الگوواره، نه تنها یک مسئله اقتصادی، بلکه یک «حجاب دنیوی» (قشیری، ۲۰۰۰م: ۲۳/۲) است که مانع از دیدن حقیقت و درک رنج دیگران می‌شود و ردیلت باطنی «شُح» را در نفس انسان مستحکم می‌سازد (ابن عربی، ۱۴۲۲ق: ۲۶۶/۱). این الگوواره، با یادآوری هشدارهای نبوی همچون «دینار و درهم، پیشینیان شما را هلاک کردند و هلاک‌کننده شما نیز خواهند بود» (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۵۲/۱۳)، در پی احیای یک آلترناتیو ارزشی است. در این نظام جایگزین، برترین دارایی‌ها نه طلا و نقره، بلکه سرمایه‌های معنوی مانند «زبانی ذاکر و قلبی شاکر» است (صنعانی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۶/۱) و شاخص‌های منزلت اجتماعی از «میزان دارایی» به «میزان تقوا و خدمت به جامعه» تغییر می‌یابد. مخالفت سرسختانه ابوذر با ساختن کاخ‌های مجلل توسط معاویه از محل بیت‌المال، تبلور عملی همین نقد اخلاقی عمیق بر اشرافیت نوظهور بود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق: ۳۸/۶). در نهایت، «الگوواره عدالت توزیعی» با اولویت‌بخشی به نیازهای جامعه بر حقوق فردی در انباشت و با تأکید بر مسئولیت اخلاقی اغنیا در برابر فقرا، به دنبال تحقق یک جامعه توحیدی است که در آن، شکاف‌های عمیق طبقاتی و فرهنگ دنیاگرایی، جایی ندارد.

۳- کالبدشکافی نقاط کانونی نزاع و امکان‌های جدید

پس از صورت‌بندی دو الگوواره رقیب، اکنون نوبت به کالبدشکافی نقاطی می‌رسد که در آن‌ها، این دو جهان‌بینی به صورت مستقیم با یکدیگر تصادم کرده‌اند. این نزاع، تنها در سطح کلان (تفسیر کلی آیه) رخ نداده، بلکه در جزئی‌ترین و فنی‌ترین لایه‌های متن، از جمله مباحث نحوی و مفهومی، نیز تبلور یافته است. تحلیل

این گره‌های نزاع، نه تنها عمق اختلاف را آشکار می‌سازد، بلکه راه را برای فهم امکان‌های تفسیری جدید نیز هموار می‌کند.

۳-۱ تحلیل هرمنوتیک سیاسی و دلالت‌های نحوی مرجع ضمیر در واکاوی مناقشه آیه کنز

یکی از ظریف‌ترین و در عین حال پردلالت‌ترین نقاط نزاع تفسیری، در ساختار نحوی خود آیه و عدول تأمل‌برانگیز آن از قواعد رایج زبان عربی نهفته است. انتخاب ضمیر مفرد مؤنث «ها» در عبارت «وَلَا يُنْفِقُونَهَا» پس از ذکر دو اسم «الذَّهَبَ» (که مذکر مجازی است) و «الْفِضَّةَ» (که مؤنث است)، از همان قرون اولیه، ذهن نحویان و مفسران را به خود مشغول کرد. این «گره نحوی»، به محلی برای ارائه توجیهات متعدد و در نهایت، کاربست‌های فقهی-سیاسی متفاوت تبدیل شد و نشان داد که چگونه یک بحث فنی زبانی می‌تواند به ابزاری در خدمت یک نزاع ایدئولوژیک درآید.

نخستین و رایج‌ترین توجیه، استناد به قاعده «اکتفا» در کلام عرب است. بر اساس این قاعده، در ذکر دو امر، گاهی به بیان حکم یا وصف یکی از آن دو بسنده می‌شود و دیگری به قرینه بر آن حمل می‌گردد. نحویان بزرگی چون فراء و ابوعبیده، با استناد به شواهد متعدد از شعر کهن عرب مانند بیت مشهور «تَحْنُ بِمَا عِنْدَنَا وَأَنْتَ بِمَا عِنْدَكَ رَاضٍ...» (که در آن «راض» به جای «راضون» آمده)، این وجه را تأیید کرده‌اند (فراء، ۱۹۸۰م: ۴۳۴/۱؛ ابوعبیده، ۱۳۸۱ق: ۲۵۷/۱). مفسران نیز برای تقویت این وجه، به شواهد درون‌قرآنی مانند آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا» (جمعه/۱۱) استناد کرده‌اند که در آن، ضمیر مفرد به «تجارت» بازگشته و «لهو» را به قرینه شامل شده است (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۶/۱۰). این توجیه، گرچه از نظر فنی معتبر است، اما در میدان نزاع، بیشتر به کار الگوواره جواز مشروط می‌آید، زیرا با محدود کردن دلالت زبانی به مصادیق مذکور، از تعمیم حکم به یک مفهوم کلی جلوگیری می‌کند.

در مقابل، توجیه دوم که از سوی مفسران برجسته‌ای چون زمخشری مطرح شده، مرجع ضمیر را نه یکی از دو اسم مذکور، بلکه مفهومی کلی‌تر و محذوف مانند «الکنوز» یا «الأموال» می‌داند که فعل «یکنزون» بر آن دلالت می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲۶۷/۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۱۲۷/۸). این وجه تفسیری، پیامدهای بسیار متفاوتی دارد و به شدت به نفع الگوواره عدالت توزیعی ابوذر تمام می‌شود. طبق این دیدگاه، انتخاب ضمیر مفرد، یک انتخاب هوشمندانه بلاغی برای اشاره به «ماهیت واحد» این اموال به عنوان «ثروت انباشته» است. این تفسیر، با استدلال بلاغی دیگری که زمخشری مطرح می‌کند، تقویت می‌شود: تمرکز آیه بر طلا و نقره، از باب ذکر مصادق اتم و به عنوان «قانون ثروت و بهای اشیاء» است، زیرا کسی که این دو را می‌اندوزد، به طریق اولی سایر اموال را نیز دارد (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۱۲۷/۸). این نگاه، تمرکز آیه را از دو فلز خاص به «هرگونه مال انباشته‌شده» تعمیم می‌دهد و دایره شمول حکم را به شدت گسترش می‌دهد.

این گره نحوی به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک بحث ظاهراً فنی و بی‌طرف، در میدان نزاع ایدئولوژیک، به ابزاری برای تقویت مواضع از پیش تعیین‌شده تبدیل می‌شود. جزئی‌ترین انتخاب‌های زبانی متن مقدس، حامل بارهای معنایی و سیاسی عظیمی هستند و هر یک از دو الگوواره رقیب، با انتخاب یکی از این وجوه نحوی، مبنای زبانی لازم برای نظام اقتصادی مطلوب خود را فراهم می‌آورد.

۳-۲ واکاوی تعاریف متعارض از ماهیت کنز در دوقطبی زکات و مازاد بر نیاز

دومین و شاید بنیادین‌ترین گره نزاع میان دو الگوواره، بر سر خود مفهوم «کنز» شکل گرفته است. هر دو دیدگاه از یک ریشه لغوی مشترک، یعنی «جمع کردن و روی هم انباشتن شیء» (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۵/۱۰)، حرکت خود را آغاز می‌کنند. کاربردهای کهن این واژه مانند «کنزت التمر» (خرما را در ظرف انباشتم) یا «ناقۀ کنز اللحم» (شتر پرگوشت و فشرده) (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۵/۱۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳۰۵/۳)، نشان می‌دهد که مفهوم «حبس کردن»، «از جریان انداختن» و «راکد ساختن» در ذات این کلمه نهفته است. با این حال، در فرایند «اصطلاح‌سازی شرعی»، این ریشه مشترک به دو تعریف کاملاً متعارض منشعب می‌شود که هر یک بازتاب‌دهنده یک نظام فکری متفاوت است.

الگوواره جواز مشروط، خوانشی معطوف به ادای تکلیف از «کنز» ارائه می‌دهد. در این دیدگاه، «کنز» از معنای لغوی خود فاصله گرفته و به یک اصطلاح فنی تبدیل می‌شود که منحصرأً به «مالی که تکلیف شرعی زکات از آن ادا نشده است» اطلاق می‌گردد. این تعریف که به کبار صحابه و تابعین، به ویژه ابن عمر، نسبت داده شده، معیار تشخیص را از «وضعیت عینی مال» (میزان انباشت) به «عمل فاعلی مالک» (پرداخت یا عدم پرداخت زکات) منتقل می‌کند (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۳/۱۰). این یک نگاه حقوقی است که تنها به این پرسش پاسخ می‌دهد: آیا تکلیف حداقلی شرعی انجام شده است یا خیر؟ این رویکرد با ارائه یک معیار روشن، امنیت حقوقی لازم برای مالکیت خصوصی را فراهم کرده و هرگونه انباشت ثروت پس از ادای زکات را از دایره شمول وعید آیه خارج می‌سازد.

در نقطه مقابل، الگوواره عدالت توزیعی، خوانشی معطوف به پیامدهای اجتماعی را ترویج می‌کند که به ریشه لغوی «حبس مال» وفادارتر است. از منظر ابودر، هر مالی که «از قوت و نیازهای اساسی زندگی فراتر رود» (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۱۲۵/۸)، مصداق «کنز» است، فارغ از اینکه زکات آن پرداخت شده باشد یا نه. این تعریف، یک معیار ارزشی-اجتماعی را مبنا قرار می‌دهد و به این پرسش پاسخ می‌دهد: آیا این انباشت، با توجه به نیازهای موجود در جامعه و پیامدهای آن (یعنی محرومیت دیگران)، اخلاقاً موجه و عادلانه است؟ این دیدگاه که با روایات نبوی در مذمت انباشت حتی مقادیر ناچیز (مانند دینارهای اهل صفه) نیز تأیید می‌شود (صنعانی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۶/۱)، صرفاً به عمل مالک کاری ندارد، بلکه به «پیامدهای اجتماعی» حبس ثروت توجه می‌کند.

در این میان، تعریف سومی نیز در منابع به چشم می‌خورد که می‌توان آن را نظریه «حد نصاب معیشتی» نامید. در این دیدگاه که از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل شده، «مازاد بر چهار هزار درهم» کنز محسوب می‌شود (همان؛ طبری، ۱۴۱۲ق: ۸۳/۱۰). این تعریف، نه انباشت را به طور مطلق حرام می‌داند و نه آن را به طور مطلق (پس از زکات) جایز می‌شمارد. بلکه با تعیین یک «آستانه رفاه» متعارف، یک حد وسط عملی ارائه می‌دهد که پیچیدگی نزاع را از یک دوقطبی ساده خارج می‌کند. این تعارض مفهومی، عمق شکاف میان دو الگوواره را آشکار می‌سازد: نزاعی بر سر انتخاب میان یک «اسلام تکلیف‌محور» مبتنی بر انجام واجبات حداقلی و یک «اسلام پیامد‌محور» مبتنی بر تحقق آرمان عدالت و مواسات.

۳-۳ تبیین نظریه مشروطیت به مثابه چارچوب تحلیلی برون‌رفت از چالش‌های تفسیری و اقتصادی

در میانه تعارض ظاهراً آشتی‌ناپذیر دو الگوواره پیشین، یک خوانش سوم قابل صورت‌بندی است که می‌توان آن را نظریه «مشروطیت» نامید. این دیدگاه، به جای انتخاب قطعی یکی از دو طرف نزاع، با معرفی عنصر «شرایط و مصالح اجتماعی» به عنوان یک متغیر کلیدی، راهی برای جمع میان ادله متعارض و ارائه یک مدل فقهی-اقتصادی پویا فراهم می‌آورد. این خوانش، نه لزوماً یک راه حل قطعی، بلکه یک چارچوب تحلیلی کارآمد برای فهم بهتر نزاع و ظرفیت‌های پویای آیه است که شواهد آن را می‌توان در سنت‌های فقهی و روایی مختلف ردیابی کرد.

بنیاد این نظریه بر این تفکیک استوار است که حکم حرمت اکتناز، یک حکم ثابت و مطلق نیست، بلکه تابعی از شرایط و نیازهای جامعه اسلامی است. این دیدگاه، ریشه‌های خود را در تحلیل‌های فقهی سنتی نیز دارد. به عنوان نمونه، جصاص، فقیه برجسته حنفی، پس از تأیید جواز کلی ادخار پس از زکات، بلافاصله یک استثنای مهم را مطرح می‌کند: «مگر آنکه اموری پدید آید که مواسات و بخشش را واجب گرداند، مانند وجود گرسنه مضطر یا برهنه بیچاره» (جصاص، ۱۴۰۵ق: ۳۰۱/۴). این عبارت، دقیقاً روح نظریه مشروطیت را در خود دارد: اصل بر جواز است مگر آنکه یک مصلحت ضروری اجتماعی، تکلیفی جدید (انفاق فراتر از زکات) را ایجاد کند.

این چارچوب تحلیلی، حتی می‌تواند به فهم عمیق‌تری از موضع خود ابوذر نیز کمک کند. برخی مفسران این احتمال را مطرح کرده‌اند که مخالفت سرسختانه ابوذر، نه یک حکم ابدی، بلکه واکنشی به «شرایط خاص آن زمان»، یعنی «شدت نیاز و فقر مهاجرین» بوده است (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۱۲۵/۸). اگر این تحلیل پذیرفته شود، الگوواره عدالت توزیعی نیز خود به یک خوانش مشروط تبدیل می‌شود که در شرایط بحرانی، هرگونه انباشت را حرام می‌داند. این فهم، با تعریف پویایی که از مفهوم «سبیل الله» ارائه شده نیز کاملاً سازگار است؛ آنجا که «سبیل الله» به معنای هر امری است که «قوام دین خدا و شئون جامعه اسلامی به آن وابسته است»

(طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ۲۵۰/۹). بر این اساس، هر زمان که این امور به خطر بیافتد، انفاق به حکم ضرورت، واجب می‌شود.

در این بستر، روایات خاص امامیه، این نظریه مشروطیت را به شکلی نظام‌مندتر و در قالب یک «مشروطیت حکومتی» تبیین می‌کنند. روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده، به صراحت میان دو وضعیت تفکیک قائل می‌شود: در شرایط عادی، اصل بر «گشایش» و جواز تصرف در اموال است؛ اما با استقرار حاکمیت اسلامی مقتدر (که مصداق اتم آن، دولت امام مهدی (ع) است)، حاکم بر اساس «مصلحت جهاد» و نیازهای حکومت، اختیار آن را دارد که هرگونه انباشت را حرام اعلام کند (کلینی، ۱۳۶۳ش: ۶۱/۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق: ۸۷/۲). این خوانش، هر دو الگوواره پیشین را در یک چارچوب کلان‌تر و پویا جای می‌دهد: دیدگاه جمهور، حکم شرایط عادی و ثبات را بیان می‌کند و دیدگاه ابودر، حکم شرایط بحران و ضرورت‌های اجتماعی را. در نهایت، نظریه مشروطیت، با عبور از دوگانگی «جواز مطلق» و «حرمت مطلق»، آیه کنز را به مثابه یک اصل تشریعی منعطف معرفی می‌کند که ظرفیت آن بر اساس نیازها، مصالح و تشخیص حاکمیت اسلامی در زمان‌های مختلف، فعلیت می‌یابد.

۴- نتیجه‌گیری

این پژوهش، با عبور از سطح گزارش تاریخی، نشان داد که مناقشه بنیادین بر سر آیه کنز در صدر اسلام، نه صرفاً یک اختلاف نظر شخصی، بلکه تبلور تلاقی دو الگوواره فقهی-اقتصادی رقیب با مبانی، اصول و دلالت‌های کاملاً متمایز بود. «الگوواره جواز مشروط» که به نظریه مسلط حاکمیت تبدیل شد، با ارائه یک خوانش حقوقی و تکلیف‌محور، بر آزادی اقتصادی فردی، امنیت سرمایه و حفظ ثبات اجتماعی تأکید داشت و با تعیین تکالیف مالی حداقلی، چارچوب نظری لازم برای یک دولت در حال توسعه را فراهم می‌آورد. در نقطه مقابل، «الگوواره عدالت توزیعی» که در کنشگری انتقادی ابودر غفاری تجلی یافت، با اتکاء به یک خوانش مبتنی بر آسیب‌شناسی روانی-اخلاقی زراندوزی و پیامدهای اجتماعی آن، بر مفاهیمی چون مواسات، همبستگی اجتماعی و اولویت نیازهای جامعه بر حقوق فردی در انباشت، پای می‌فشرد.

کالبدشکافی نقاط کانونی نزاع، از گره‌های نحوی-زبانی گرفته تا تعاریف متعارض از مفهوم «کنز»، آشکار ساخت که هر الگوواره، درگیر یک نبرد تمام‌عیار بر سر مرجعیت تفسیری بوده تا با ابزارهای هرمنوتیکی خاص خود، جهان‌بینی اقتصادی مطلوب خویش را مستند سازد. در نهایت، این پژوهش با معرفی خوانش سوم مبتنی بر «نظریه مشروطیت»، یک چارچوب تحلیلی برای فهم پویای این نزاع ارائه داد. این دیدگاه نشان می‌دهد که آیه کنز دارای یک ظرفیت تشریعی منعطف است که می‌تواند میان دو ارزش بنیادین «آزادی» و «عدالت» بر اساس نیازها و مصالح متغیر جامعه، موازنه برقرار کند.

مهم‌ترین دستاورد نظری این بازخوانی تاریخی، آشکار ساختن ظرفیت دیالکتیکی نهفته در فقه اقتصادی اسلام است. نزاع بر سر آیه کنز به ما می‌آموزد که این سنت فکری، یک نظام یکپارچه و مونولیتیک نیست، بلکه میدانی است برای تنش سازنده میان دو قطب بنیادین: قطب «اصالت فرد و حقوق مالکیت» و قطب «اصالت جامعه و مصالح عمومی»، و در سطحی عمیق‌تر، میان فقه معطوف به ثبات و اخلاق معطوف به عدالت. «الگوواره جواز مشروط»، نماینده گرایش به قطب اول و «الگوواره عدالت توزیعی»، نماینده گرایش به قطب دوم است. این دوگانگی، نه یک ضعف، بلکه نقطه قوت و عامل پویایی این سنت است که به آن اجازه می‌دهد تا در شرایط تاریخی مختلف، پاسخ‌های متفاوتی را صورت‌بندی کند.

این پژوهش ادعای ارائه یک راهکار سیاسی مشخص برای چالش‌های اقتصادی امروز را ندارد، اما نشان می‌دهد که چارچوب تحلیلی «مشروطیت حکومتی»، می‌تواند به عنوان یک مبنای نظری کارآمد برای بازاندیشی در مسائل کلانی چون حدود اختیارات دولت اسلامی در اخذ مالیات‌های فراتر از واجبات اولیه، سیاست‌گذاری برای مقابله با ثروت‌های راکد، و طراحی نظام‌های تأمین اجتماعی، مورد توجه قرار گیرد. در نهایت، تلاقی این دو الگوواره رقیب بر سر یک آیه، به ما یادآوری می‌کند که تلاش برای تحقق جامعه آرمانی اسلامی، همواره در گروی اجتهادی پویا و شجاعانه است؛ اجتهادی که بتواند میان حقوق فردی و ضرورت‌های اجتماعی، و میان مرجعیت رسمی و وجدان انتقادی، پیوندی خلاقانه برقرار سازد. این چالش، نه نقطه پایان، بلکه موتور محرکه تکامل اندیشه اسلامی در طول تاریخ بوده و خواهد بود.

فهرست منابع

*قرآن کریم

- ابن عربی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبدالرزاق)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 ابوعبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق)، مجاز القرآن، قاهره: مکتبۃ الخانجی.
 آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، احکام القرآن (جصاص)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان.
 زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.
 سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۵ش)، منیة الطالبین فی تفسیر القرآن المبین، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
 سمرقندی، نصر بن محمد (۱۴۱۶ق)، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، بیروت: دار الفکر.
 صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم: فرهنگ اسلامی.
 صنعانی، عبدالرزاق بن همام (۱۴۱۱ق)، تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق، بیروت: دار المعرفة.
 طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
 طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸م)، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، اردن: دار الکتب الثقافی.

- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، الأمالی، قم: دار الثقافة.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، التفسیر (تفسیر العیاشی)، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۳ش)، کنز العرفان فی فقه القرآن، تهران: مرتضوی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، معانی القرآن، قاهره: الهيئه المصریة العامه للكتاب.
- فضل الله، محمدحسین (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰م)، لطائف الاشارات، قاهره: الهيئه المصریة العامه للكتاب.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، تفسیر القمی، قم: دار الكتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش)، الکافی، تصحیح محمد آخوندی و علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق)، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مراغی، احمد مصطفی (بی تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار الفکر.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، التفسیر الکاشف، قم: دار الكتاب الإسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام).